جلسه 296

شنبه 19/11/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

کلام در مسلک سوم باب تزاحم بود. که فرمودند خطاب تکلیف از ابتداء یک مقیدی دارد ولو مقید لبی که شامل صرف قدرت در امتثال واجب اهم یا مساوی نمی شود. خطاب صل از ابتداء ظهور ندارد در وجوب نماز در فرضی که ما اشتغال پیدا کنیم به امتثال واجب اهم یا مساوی که مزاحم نماز هست. در واقع می شود إذا قدرت علی الصلاة و لم تصرف قدرتک فی امتثال واجب اهم أو مساو فصلّ. خب این خطاب با خطاب أنقذ الغریق تعارضی ندارد. چون خطاب أنقذ الغریق بامتثاله اگر امتثال بشود رافع موضوع وجوب نماز است.

در تقریب این مسلک سوم عرض کردیم سه تقریب بیان می شود. تقریب اول این بود که خطاب صل مقید لبی دارد می گوید إذا قدرت فصل. خطاب أنقذ الغریق هم مقید لبی دارد می گوید إذا قدرت فأنقذ الغریق. چون خطاب تکلیف مشروط به قدرت هست. وما اگر صرف قدرت بکنیم در امتثال واجب اهم یا مساوی، قدرت بر نماز نداریم. مرتفع می شود قدرت ما بر نماز با صرف قدرت در امتثال واجب اهم یا مساوی.

این یک تقریب بود که ما جواب دادیم عرض کردیم موضوع تکلیف حدوث القدرة است. شما ابتداءا قدرت بر نماز دارید، پس خطاب إذا قدرت فصل شامل شما می شود. قدرت بر انقاذ غریق هم دارید، پس خطاب إذا قدرت فأنقذ الغریق شامل شما می شود، و با هم تزاحم می کنند. دو تکلیف در حق شما فعلی است قادر بر جمع بینهما نیستید. وقتی دو تکلیف فعلی بود اشکال این است که جمع بین این دو تکلیف شرعا می شود طلب ضدین. و دو خطابی که متضمن طلب ضدین باشند تنافی در جعل دارند. اگر دو خطابی است که نتیجه این دو خطاب این است که شما امر به ضدین دارید، یکی امر به نماز و دیگری امر به انقاذ غریق، و هما ضدان لا یجتمعان فی فرض التزاحم. پس وجوب نماز و وجوب انقاذ غریق می شود طلب ضدین وطلب ضدین محال است. پس این تقریب اول درست نیست.

تقریب دوم این بود که گفته می شد که قدرت عرفا فقط به این نیست که بر ذات فعل قادر باشیم. إذا قدرت فصل موضوعش قدرت تکوینیه بر ذات نماز نیست. بلکه قدرت عرفیه است. اگر شارع نگوید إذا قدرت فصل، بگوید صل، فرض این است که انصراف دارد به همینکه إذا قدرت فصل چون تکلیف انصراف دارد به فرض قدرت. و إذا قدرت فصل ظاهرش این است که قدرت عرفیه در موضوع تکلیف اخذ شده است. در قدرت عرفیه اینطور است که به عرف که رجوع می کنیم می گوید اگر ما یک تکلیف اهمی داشتیم رفتیم دنبال امتثال آن، دیگر قادر بر امتثال تکلیف مهم نیستیم. ولی اگر امتثال اهم نکردیم، آنوقت قادریم بر مهم. بنابر این خطاب إذا قدرت فصل در صورتی در حق من مکلف صادق است که انقاذ غریق نکنم. آنوقت صدق می کند در حق من که انت قادر علی الصلاة. گفته می شود اگر مولا به عبدش بگوید انقذ الغریق، و خطاب دیگری هم به او دارد که هر روز آب چشمه بیاور. حالا یک روز این عبد رفت آب چشمه بیاورد دید در استخر بین راه غریقی در حال غرق است. رفت او را انقاذ کرد نتوانست آب چشمه بیاورد. برگشت نزد مولا آمد، مولا می گوید پس آب چشمه چه شد؟ این عبد با همان ذهن عرفی اش می گوید من نتوانستم آب چشمه بیاورم. چرا نتوانستی؟ چون امر به انقاذ غریق اهم بود رفتم سراغ امتثال امر به اهم.

و اگر فرض کنیم تکلیفین متزاحمین مساوی هستند، اینجا دو نظر وجود دارد. در همین تقریب دوم که گفته می شود قدرت عرفیه موضوع تکلیف است و قدرت عرفیه صادق نیست بر مهم الا عند عصیان الاهم، در فرض تساوی متزاحمین دو نظر می شود: یک نظر این است که گفته می شود که عرف می گوید تو قادر نیستی الا علی احد الفعلین. مولا گفت هر روز آب چشمه بیاور، هر روز نان بخر. حالا امروز این عبد رفت دید نمی تواند در این فرصت کم هم آب چشمه بیاورد و هم نان بخرد. مساوی هم هستند. یکی از این دو کار را انجام می دهد بعد می آید نزد مولا، می گوید این نان. می گوید چرا آب چشمه نیاوردی؟ می گوید نمی توانستم، من فقط می توانستم یکی از این دو کار را انجام بدهم. ولذا قدرت فقط بر احدهما چون هست، تکلیف به احدهمای تخییری داریم.

این یک نظر، که مرحوم نائینی همین نظر را در واجبین مشروطین به قدرت شرعیه مطرح می کند که مولا گفت إذا قدرت فأت بالماء وإذا قدرت فاشتر الخبر. این می شود واجبین مشروطین بالقدرة الشرعیة. ایشان فرموده است شما قادر هستید بر احدهمای لابعینه، ولذا تکلیف به احدهمای لابعینه دارید.

نظر دوم این است که: نه، شما قادر بر هر کدام هستید عند ترک الآخر. ولذا اگر این عبد نه آب آورد و نه نان خرید، مولا می گوید تو می توانستی آب بیاوری و نیاوردی. می توانستی نان بخری و نخریدی. در فرض ترک هر کدام دیگری می شود مقدور. اما در فرض اتیان به یکی، دیگری مقدور نیست.

پس طبق این تقریب دوم که می گوید موضوع تکلیف قدرت عرفیه است، قدرت عرفیه بر مهم صادق نیست الا عند عصیان الاهم، اما در متساویین این تقریب دوم انشعاب پیدا می کند به دو نظر، نظر اول این است که احدهمای لابعینه مقدور است، نتیجه اش این می شود که یک تکلیف بیشتر ندارید به احدهمای لابعینه، نظر دوم این است که کل واحد منهما عند ترک الآخر مقدور بحیث لو ترک کلیهما فکل منهما یکون مقدورا.

اقول: از این تقریب دوم (که در موضوع خطاب تکلیف قدرت عرفیه اخذ شده است و قدرت عرفیه صرف قدرت بر ذات فعل نیست، عند امتثال الاهم عرف می گوید تو قادر بر مهم نیستی. در تساوی متزاحمین دو نظر پیش آمده است که عرض کردیم) اینطور جواب داده شده است که تارة گفته شده است که حتی اگر در خطاب بیاید إذا قدرت فصل، باز ظهوری بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل ندارد. إذا قدرت یعنی قدرت تکوینیه بر ذات فعل. بیش از این ظهور ندارد. حتی اگر شارع بگوید إذا قدرت فصل. تا چه برسد به اینکه ما از انصراف خطاب صل بخواهیم بگوئیم انصراف خطاب صل به تکلیف به مقدور است بعد بگوئیم صل وزانش وزان إذا قدرت فصل است. طبق این جواب گفته می شود که اصلا إذا قدرت فصل هم بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل ظهور ندارد. خب من قدرت تکوینیه بر ذات نماز دارم ولو امر به اهم داشته باشم، امر به انقاذ غریق داشته باشم.

سؤال وجواب: عرف عنوان قدرت را می خواهیم ببینیم صادق می داند یا نه. می خواهیم از این راه تقریب دوم بگوئیم صل انصرافش به إذا قدرت فصل و آیا عرفا با اشتغال به امتثال امر به اهم قدرت بر مهم صادق است یا صادق نیست.

سؤال وجواب: بحث فعلا در این است که آیا صل که انصراف دارد به إذا قدرت فصل ببینیم قدرت صادق است یا صادق نیست.

طبق این بیان از جواب تقریب دوم گفته می شود که قدرت یعنی قدرت بر ذات فعل. حتی اگر من بروم انقاذ غریق کنم عرف می گوید تو می توانستی نماز بخوانی.

و این نظری است که مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول 3/360 قائل هستند، و مرحوم آقای صدر در بحوث 7/64 و استاد ما آقای تبریزی هم در دروس فی مسائل علم الاصول قائلند.

جواب دوم این است که گفته می شود اگر شارع بگوید إذا قدرت فصل، بله ما قبول داریم که ظاهرش این است که امر به اهم سلب قدرت می کند از مهم. اگر شما بروی انقاذ غریق کنی دیگر قادر بر نماز عرفا نیستی، إذا قدرت فصل شامل شما نمی شود. ولی اگر خطاب تکلیف مشروط به قدرت نبود، مولا گفته بود صل، عقل تقیید می زد به قدرت، بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل را تقیید نمی زد. و فرض این است که ما در خطابمان إذا قدرت فصل که نیست. خطاب ما هست صل. اگر بود إذا قدرت فصل، بله خطاب امر به انقاذ غریق عرفا معجز مولوی بود. مگر عصیان بکنیم وجوب انقاذ غریق را، آنوقت عرف می گفت حالا دیگر قادری بر نماز. ولی وقتی خطاب مولوی وشرعی نیامده که إذا قدرت فصل، بلکه آمده است صل، خب بیش از این انصراف ندارد که متعلقش مقدور تکوینی باشد که در فرض تزاهم هست. ما قادر تکوینی بر ذات نماز هستیم.

واین مبنایی است که مرحوم آقای خوئی در دوره های بعد مثل محاضرات 3/241، تنقیح 9/458، تنقیح 10/346، مستند العروه کتاب الحج 1/150 مطرح فرموده است.

ولذا طبق این نظر جدید آقای خوئی می گوید خطابی که مطلق باشد أنقذ الغریق، فقط عقل می گوید باید مقدور تکوینی باشد. اما إذا قدرت فأت بالماء، نه آن قدرت عرفیه است وآن واجب مطلق می شود معجز مولوی. دیگر عرفا شما قادر بر اتیان آب نیستید، چون در خطاب گفت إذا قدرت فأت بالماء، خب این ظاهرش این است که معجز مولوی هم نداشته باشیم. وفرض این است که معجز مولوی داریم. أنقذ الغریق معجز مولوی است. اما أنقذ الغریق چون قید قدرت در خطابش نیست، بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل در آن اخذ نمی شود و بیشتر از این ما دلیل نداریم.

نتیجه ای که آقای خوئی از این مبنای جدیدش می گیرد این است که هر خطابی که مشروط بود به قدرت در لسان خطاب، إذا قدرت فتوضأ مثلا، این اگر تزاحم کرد با یک خطابی که مشروط به قدرت در لسان خطاب نبود مثل یحرم مستحاضه کتابة القرآن. یک آقایی می گوید اگر من بخواهم وضوء بگیرم متوقف است بر اینکه این آیه قرآن را که روی دستم نوشته پاک کنم والا وضوئم صحیح نیست، خودکار چرب است جلو آب وضوء را می گیرد. آقای خوئی فرموده (حالا فرض کنید مانع در کف دستش هست) برو تیمم بکن. چرا؟ برای اینکه یحرم مسّ اسم الله یا کتاب الله این خطاب مطلق است. إذا قدرت فتوضأ خطاب مشروط به قدرت است. شما معجز مولوی داری. دیگر عرفا إذا قدرت فتوضأ بر شما صادق نیست.

طبق این بیان جدید آقای خوئی است است که هر خطاب مطلقی که رافع مشروط به قدرت نبود در لسان خطاب، رافع موضوع خطابی است که مشروط به قدرت است در لسان خطاب. چرا؟ برای اینکه تعبیر ایشان این است که می گویند خطاب مطلق بیش از این انصراف ندارد که مشروط است به قدرت تکوینی بر ذات فعل، که داریم. اما خطاب مشروط به قدرت در لسان خطاب او نه، او ظهورش این است که نه تنها قدرت بر ذات فعل داشته باشی بلکه معجز مولوی هم نداشته باشی. امر به اهم، معجّزٌ مولوی. واجب مطلق غیر مشروط به قدرت شرعیه، معجّزٌ مولوی. و وقتی معجز مولوی بود خطابی که در او إذا قدرت فتوضأ بیاید او را رفع می کند وقدرت عرفا صادق نیست.

پس جواب از این تقریب دوم دو تا شد: یک جواب اینکه حتی اگر مولا بگوید إذا قدرت فتوضأ، إذا قدرت فصل، باز ظهوری بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل ندارد. کما علیه السید الصدر و شیخنا الاستاذ و السید الخوئی فی مصباح الاصول.

جواب دوم این است که نه، إذا قدرت فصل با وجود امر به اهم صادق نیست. حتی با وجود خطاب مطلق غیر مشروط به قدرت صادق نیست. مگر فرض عصیان بکنید، فرض کنید عصیان شد امر به اهم، عصیان شد آن واجب غیر مشروط به قدرت، که بحث دیگری است. ولی اگر فرض عصیان نکنید طبق این جواب دوم رافع موضوع إذا قدرت فصل است. اما این جواب دوم می گوید در جائی که خطاب مشروط به قدرت نیست چی؟ آنجا که انصراف ندارد. بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل دلیل نداریم که اخذ شده است. چون نگفته است که إذا قدرت فصل. گفته است که أقم الصلاة. خب بیش از قدرت تکوینیه بر ذات فعل استفاده نمی شود.

ما نظر نهایی خودمان را فعلا نمی گوئیم. فعلا تقریب سوم را بگوئیم در آخر نظر نهایی مان را عرض می کنیم.

سؤال وجواب: طبق تقریب ثانی گفته می شود که همینکه شما امر به اهم داری، تا فرض نکنیم عصیان را، عاجزی از مهم و موضوع امر به مهم فعلی نیست. موضوع امر به مهم قدرت عرفیه است بر آن. فعلی شدن آن در طول فرض عصیان اهم است.

سؤال وجواب: امر به امتثاله، یعنی امر به اهم تا فرض عصیان نشود شما قادر بر مهم نیستید طبق این تقریب دوم. ولذا مشکلی پیش نمی آید ترتب درست شد دیگر. از خود خطاب امر به مهم ترتب را فهمیدیم. چون قدرت بر مهم صادق نیست عرفا مگر در فرض عصیان اهم و هذا هو الترتب.

تقریب سوم: تقریبی است که استاد ما مرحوم آقای تبریزی ومرحوم آقای صدر می فرمودند. می فرمودند قبول است که قدرت ظهوری بیش از قدرت بر ذات فعل ندارد. إذا قدرت فصل هم ظهور ندارد بر بیش از قدرت بر ذات فعل تا چه برسد به اقم الصلاة. اما این دو بزرگوار فرموده اند آن چیزی که خطاب تکلیف را مشروط به قدرت کرد نمرده، هنوز هم هست. او چی بود جناب عقل؟ از عقل می پرسیم شمای عقل گفتید خطاب تکلیف مشروط به قدرت است و ظهور قدرت هم در قدرت بر ذات فعل بود، موضعت را مشخص کن. نسبت به صرف قدرت در امتثال واجب اهم یا مساوی موضعت چیست؟ آیا خطاب تکلیف فعلی است؟ خطاب جئنی بماء گفتیم مشروط است به قدرت بر ذات آب آوردن، او را فهمیدیم. اما جناب عقل! آیا خطاب جئنی بماء در فرضی که تزاحم بکند با واجب اهمی مثل انقاذ غریق یا واجب مساوی ای مثل إشتر الخبز، و مکلف صرف قدرت کند در امتثال آن واجب اهم یا مساوی، آیا جناب عقل شما مجوز می دهی به مولا که امرش به آب آوردن در این حالت هم فعلی باشد؟ شمائی که مجوز به مولا ندادی که نسبت به عاجز امرش فعلی باشد، گفتی باید حکم شارع و وجوب شارع مشروط باشد به قدرت. آیا شما نمی گوئی که باید وجوب این فعل هم مشروط باشد علاوه بر قدرت بر ذات فعل به عدم صرف قدرت در امتثال اهم یا مساوی؟ عقل می گوید چرا، چه فرق می کند. همان نکته ای که باعث شد که من بگویم تکلیف عاجز نباید باشد همان نکته هست. حالا عجز صادق هست یا نیست، منطقی را بحث از الفاظ نیست چون منطقی عقل دارد، خود عقل که به طریق اولی کاری به الفاظ ندارد. عقل می گوید من چکار دارم به لفظ قدرت.

یک تعبیری آقای صدر دارد می گوید عقل اینجور می گوید که می گوید اطلاق وجوب اتیان به ماء مثلا نسبت به فرض اشتغال به امتثال امر به اهم این معقول نیست. چرا؟ برای اینکه در فرضی که امر اهم داریم أنقذ الغریق، واین مکلف می رود دنبال انقاذ غریق، این جئنی بماء در این حال هست یا نیست. اگر هست چه چیزی می خواهد بگوید؟ بدون داعی تحریک به آب آوردن هست؟ که اینکه نشد حکم. وجوب اتیان به ماء در این حال که این مکلف دارد می رود سمت انقاذ غریق، این وجوب اتیان به ماء چه می گوید وحرف حسابی اش چیست؟ آیا داعی تحریک دارد یا ندارد. اگر داعی تحریک ندارد الی اتیان الماء، این چه وجوبی است که داعی تحریک ندارد. خطاب وجوب روحش داعی تحریک است. مگر می شود وجوب بدون داعی تحریک. اگر داعی تحریک دارد، این ترجیح مرجوح بر راجح است. قبیح است که مولا در این حال خطاب جئنی بماء را حفظ کند به داعی تحریک به آب آوردن، یعنی مکلف را از انقاذ غریق که اهم است باز بدارد. دست او را بخواهد بگیرد که آقا بیا برو انقاذ غریق را ترک کن آب بیاور. خب اینکه می شود ترجیح مرجوح بر راجح و قبیح است.

پس اطلاق وجوب اتیان به ماء نسبت به فرض اشتغال به امتثال واجب اهم اگر بدون داعی تحریک است که معقول نیست. اگر به داعی تحریک است، قبیح است، ترجیح المرجوح علی الراجح است. اما اطلاق وجوب اهم در این حال که شما می روید سراغ مهم قبیح نیست.

سؤال وجواب: وجوب اهم به داعی تحریک باشد قبیح نیست. فرض این است که وجوب مهم دیگر معقول نشد که به داعی تحریک الی المهم باشد. ... در فرض عصیان بحث دیگری است. امر به آب آوردن در آن حالی که این مکلف می خواهد برود انقاذ غریق بکند، این امر محال است. اما امر ترتبی که إذا ترکت انقاذ الغریق فأت بالماء، او که محال نیست، او بحثش گذشت. بحث در این است که آیا اطلاق جئنی بماء اقتضاء می کند امر مطلق را یا امر ترتبی را. آقای صدر واستاد ما آقای تبریزی فرموده اند معقول نیست که اطلاق جئنی بماء اقتضاء بکند بیشتر از امر ترتبی را. چرا؟ برای اینکه اگر بخواهد بیشتر از امر ترتبی را اقتضاء بکند یعنی در فرض اشتغال به انقاذ غریق خطاب جئنی بماء فعلی است هی می زند پس گردن این مکلف و می گوید برو آب بیاور. می گوئیم جناب جئنی بماء! چه می خواهی بگوئی؟ داعی تحریک داری یا نداری؟ اگر نداری که این چه وجوب بدون داعی تحریک است. اگر داعی تحریک داری یعنی می خواهی بگوئی من انقاذ غریق را که اهم است ترک کنم بروم سراغ آب آوردن که مهم است؟ مولا! تو حکیمی ترجیح مرجوح بر راجح بر تو قبیح است. اما اطلاق أنقذ الغریق نسبت به این حال قبیح نیست، چون به داعی تحریک است الی الاتیان بالاهم. به داعی تحریک است به ترجیح راجح بر مرجوح. اینکه قبیح نیست.

پس امر به اهم مطلق است ولی امر به مهم اطلاقش غیر معقول است.

اما در فرض تساوی متزاحمین مثل آب آوردن و نان خریدن، که جئنی بماء، إشتر الخبز، فرض این است که اینها متساویین هستند و مزیتی بینهما نیست، من رفتم سراغ نان خریدن. اطلاق وجوب اتیان به ماء در این حال به داعی تحریک است یا بدون داعی تحریک. اگر بدون داعی تحریک است که وجوب نیست. اگر به داعی تحریک است این می شود ترجیح بلامرجح. ترجیح بلامرجح ممکن هست اما از حکیم صادر نمی شود. خب مولای حکیم! چه اصراری داری که آب بیاورم. خودت که می دانی آب آوردن و نان خریدن مساوی است. وجوب تعیینی آب آوردن می شود بلاملاک و ترجیح بلامرجح.

پس اطلاق امر نسبت به فرض اشتغال به واجب مساوی مزاحم هم معقول نشد.

از آن طرف مولا وقتی خطاب صل می گوید، که نگاه نمی کند به خطابهای جزئی دیگر. خلاف ظاهر است که یک خطاب صل را که می گوید پرونده تمام تکالیف را باز کند بررسی کند ببیند خطاب صل مثلا از کدامها اهم است و از کدامها اهم نیست. اینکه خلاف ظاهر است و یکجا هم در خطابات شرعیه همچنین کاری صورت نگرفته است. پس کشف می کنیم به حکم عقل که مولا هر خطابی که به ما متوجه کرد یک قید لبی به او زد، ولو به زبان نگفت اما عقل او را کشف کرد. صل شد صل إذا قدرت علی الصلاة ولم تصرف قدرتک فی امتثال واجب اهم أو مساو.

این تقریب سوم برای مسلک سوم باب تزاحم.

اقول: احسن التقاریب برای مسلک سوم همین تقرب است. ولکن اشکال ما به این تقریب این است که اولا: برفرض عقل این را بگوید، اما این عقل بدیهی است یا عقل نظری؟ شما را به وجدانتان این مرجح های باب تزاحم که فقط ترجیح به اهمیت هم که نیست، ترجیح به سبق زمانی، ترجیح فریضه بر سنت، ترجیح ما لیس له بدل علی ما له بدل و الی آخر (با آن اختلافهایی که هست)، آیا اینها را عقل می فهمد آن هم به شکل بدیهی می فهمد که بشود قرینه لبیه متصله که آقای صدر ادعا می کند، می گوید عقل اینها را می فهمد خوب هم می فهمد، سریع هم می فهمد، یعنی تا خطاب صل را گفتند بدون هیچ تأمل واعمال حدس واجتهاد عقل بدیهی می آید به مثابه قرینه لبیه متصله قید می زند به خطاب، واقعا اینطور است؟ وبرفرض این فرمایشات درست باشد آیا این می شود مقید لبی متصل؟ فوقش می شود مقید لبی منفصل. مقید لبی منفصل رافع ظهور نیست.

پس این ادعا که با این تقریب سوم ما اصلا ظهور در خطاب تکلیف را نمی گذاریم بیشتر از این مقدار منعقد بشود، این درست نیست.

ثانیا: چه اشکالی دارد، کدام عقل و کدام عقلاء می گویند قبیح است حفظ اطلاق تکلیف به مهم؟ خطاب صل مطلق، خطاب انقذ الغریق هم مطلق، فقط شأن نزولش که فرض تزاحم نیست. یک خطاب مطلق قانونی است، به قول حضرت امام خطابات قانونیه است، یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة و یا ایها الذین آمنوا انقذوا الغرقی، دو تا خطاب مستقل. حالا یک موردی پیش آمد تزاحم شد. اطلاق این تکلیفین کجا محذور عقلی و عقلائی دارد؟ به داعی تحریک است در چارجوب حکم عقل، بیشتر از این ما لازم نداریم در خطاب قانونی. خطاب قانونی میگوید یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة جعل شد به داعی تحریک در چارچوب حکم عقل. والا جاهل قاصر هم تحریک نمی شود. کسی که حجت بر خلاف حکم واقعی هم دارد تحریک نمی شود.

خب لازم نیست که در ریزه کاری ها ما بررسی کنیم تحریک می شود یا نمی شود. خطاب اقیموا الصلاة جعل شد به داعی اینکه محرک باشد فی إثار حکم العقل لا اکثر، بیشتر از این لازم نیست. و حکم عقل در باب تزاحم این است که اهم منجز است مهم منجز نیست. ولکن خطاب مهم چرا معقول نیست فعلی باشد؟ خب فعلی غیر منجز است. مثل تکلیف جاهل قاصر که فعلی غیر منجز است و یا تکلیف ناسی که آقای صدر می گویند فعلی غیر منجز است. این هم مثل او باشد.

تتمة الکلام انشاءالله فردا.